

وابستگی، در جهان سوم به صورت واژه‌ای پرخاش پذیر در ذهن افراد جامعه رسوب کرده است. لغتی انتقاد پذیر با مفهومی ناپسند و قابل چالش. به همان نسبت ناوابستگی دارای نیرویی با پوشش دفاعی است. در روان شناسی جامعه «وابستگی»، خفت، «ناوابستگی» افتخار آمیز می‌نماید.

مفهوم این لغات همانند بسیاری دیگر، در ترازوی معنی، با وزنه‌های همگن سنجیده نمی‌شوند. هم اصطلاحی وجود ندارد. هر گروه به تعبیری، تصویری از آن می‌سازد. قضاوت‌ها، منبعث از آن تخیلات منفرد و متفرق است. چه بسا از آن، عدم تفاهم و نتیجه‌گیری نامطلوب حاصل گردد. پس باید در مفهوم وابستگی توافق جویی کرد، تا بتوان راه‌های پرهیز از آن را پیدا نمود و در جهت ناوابستگی گام برداشت.

همچنین است، اصطلاح بازسازی. باید ساخته شود. بسیار خوب، همیشه قرار بر سازندگی بود. باز ساخته شود. چه چیز؟ کدام قسمت؟ از کجا باید شروع شود؟ خلاصه اولویت‌ها کجا است؟ باید مراقب بود که تب بازسازی، برنامه ریزی را به هذیان نکشاند و به اغماء نرساند.

ما ابتدا تصور خود را در ارتباط با مفاهیم این اصطلاحات به دست می‌دهیم. سپس چگونگی مطلوبیت دستیابی به بازسازی و ناوابستگی را همراه با سیاست تعادل در روابط بین‌المللی به بحث می‌گذاریم.

در عصر پیشرفت تمدن، زندگی انحصاری فردی منسوخ گردیده، جامعه‌ی بین‌الملل، خواه ناخواه بافتی بهم پیوسته است. افراد، گروه‌های اجتماعی، سکنه‌ی مناطق، جمعیت‌های کشورها، حتی سندیکاها، کارتل‌ها، اتحادیه‌های صنفی و تولید کنندگان انحصاری محصولات خاص، عناصر تنیده در این بافت جهانی‌اند. عضو لاینفک‌اند. جدایی ناپذیرند. چه صحیح باشد، چه غلط، چه مورد پسند باشد و چه با سلیقه‌ها نخواند، جهان به سوی تقسیم کار و وظایف بین‌المللی پیش می‌رود. پس نه فرد، نه گروه، نه اجتماع محدود، بدور خود در بلند مدت نمی‌تواند حصار کشد.

شاخص این پیوستگی، مبادله‌ی جریان متقابل عرضه و تقاضای نیازهای بشری است. این نسبت نیازها است که در یک جهان پیوسته، بر حسب آنکه میزان عرضه‌ها و تقاضاها در صحنه‌ی جهانی، در چه وزنه‌ی تعادلی قرار داشته باشند، حدود وابستگی یا ناوابستگی را تعیین می‌کند.

در یک جمله‌ی ساده، وابستگی، (ناوابستگی)، شاخصی است که در سطوح مختلف نشان می‌دهد، به صورت بالقوه چه برای عرضه موجود است، و قدرت بالفعل آن در جوابگویی به نیازها (تقاضاهای موجود)، در چه حد است، بدیهی است معادله‌ی عرضه و تقاضا، تمام ابعاد ویژگی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فنی را شامل می‌گردد.

پس ابتدا بطور کلی بر این مطلب توافق کنیم که چون پیوستگی در اجزای تشکیل دهنده‌ی نظام جهان وجود دارد، نظر به اینکه جهان به سوی تقسیم کار بین‌المللی پیش می‌رود، افراد، گروه‌ها، جوامع و ملت‌های مختلف پذیرفته‌اند که، منزوی زندگی کردن از هیچ نظر مطلوب نیست.

فرایند سیاسی و به تبع آن فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و فنی، امروز در سطح جهانی، در

سیاست بازسازی درون توسعه

ناوابستگی

سیاست تعادل در روابط بین‌الملل

دکتر ناصر خادم آدم

دیگر جوامع کمتر به صورت تقاضای بالفعل در صحنه‌ی بین‌الملل ظاهر گردد، آن کشور بیشتر در جهت مثبت طیف ناوابستگی نمایان می‌گردد، از قدرت نسبی معتبرتر برخوردار است. شاخص نسبت وابستگی کشورها، عناصر تشکیل دهنده‌ی روابط بین‌الملل است.

قبل از آنکه مفهوم وابستگی را در تعریف علمی بشکافیم، اصولی را در روابط بین‌الملل ثابت فرض می‌کنیم: گرچه در جوامع بین‌الملل بسیار از اصول اخلاق و بشر دوستی صحبت می‌شود، ولی در عمل، روابط براساس منافع شخصی، گروهی، ملی و منطقه‌ای است. جوابگویی اخلاقی به نیازهای بشریت کمتر مطرح است. اگر، گه گاه، عکس آن دیده شود، استثناء است. قاعده بر حفظ منافع است. اینکه احساس می‌شود که کشورهای قدرتمند، گاهی جهت گیری‌های مثبت در روابط کشورهای ضعیف‌تر دارند، نتیجه‌ی جبر موقعیت زمان است. دلایل آنها را، در هر مورد جداگانه زیر ذره بین و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فنی می‌بایست سنجید. این روند کلی را در شاخص استراتژی‌های زمان می‌توان یافت. در مثال؛ وقتی فردی از کشورهای صنعتی غرب به گروگان گرفته می‌شود، ذهن سیاسی منطقه‌ی مربوطه متوجه آن می‌گردد. کل سیاستمداران به جنب و جوش می‌افتند، اکثر رسانه‌های گروهی آنها به این مطلب می‌پردازند. هم زمان با آن هزاران نفر در منطقه‌ای کمتر پیشرفته به علت جنگ و به هر دلیل کشته می‌شوند، ولی دولت و مردم آن کشورها به دنبال منافع خود تماشاگرانی ساکت می‌مانند و رسانه‌های گروهی آنها تا آنجا که ممکن است از مسأله فاصله می‌گیرند. این نحوه‌ی برخورد، فرض مارا

شاخص تحولات ریشه‌ی در گوشه و کنار مختلف جهان، منعکس است. روند آن ناشی از کسب تجربه‌ی تاریخی دیپلماسی است.

قدم به سوی اصلاحات متهورانه و متحول شوری، تغییر مسیر مسابقات تسلیحاتی ابر قدرت‌ها در جهت کاستن و از بین بردن تسلیحات اتمی، تغییرات در روند سیاسی خاور میانه، دگرگونی‌هایی است، منبعث از تجربیات تاریخی دیپلماسی، متأثر از برخورد سیاسی عقلایی در ضرورت اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و حرکت در بهبود جوابگویی به نیازهای جوامع، ناشی از جبر زمان و دال بر تمایل در حفظ تعادل روابط بین‌الملل است. با توجه به آن که تعادل در عرضه و تقاضا در تمام ابعاد خواسته‌های بشری بطور همگن در بین افراد، جوامع و مناطق برای تمام عناصر وجود ندارد، بنابر این اگر چه به نسبت‌های مختلف ولی تمام بشریت به هم وابسته است. به دلخواه می‌توان انواع گوناگون از وابستگی را در تخیل الگو سازی کرد. بهر حال نتیجه می‌گیریم. ناوابستگی به معنای قطع رابطه‌ی مطلق نیست. با این تصویر به خودی خود وابستگی فاقد طبیعت خصمانه، خشم جویانه، پرخاش گرانه و تهدید کننده است. خطر آن در افراد، اجتماع، ملت‌ها و مناطق، در عدم موازنه‌ی عرضه و تقاضای عناصر تشکیل دهنده‌ی نیازها است.

بنابر این وابستگی نامطلوب، ناشی از پیوستگی منفی مرتبط با عدم موازنه‌ی عرضه و تقاضا در سطوح مختلف است. میزان نامطلوبیت وابستگی، تابعی است از درجه‌ی منفی بودن مبادله‌ی عرضه و تقاضا، در طیف سنج ترازوی موازنه‌ی روابط بین‌الملل. پس هر اندازه نیازهای جامعه‌ای در نسبت قدرت جوابگویی به نیازهای

ثابت می کند، در کژ ذهنی و دور از اخلاق قرار گرفتن مواضع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی جوامع بین الملل، اصل تمایل خودخواهی بشر، و کشش به سوی درجه بندی کردن انسان ها در سطوح ارزشهای متفاوت در نقاط مختلف جهان این تصور که اگر انسان ها را به حال خود رها کنیم، ضرورتاً بهترین ها را انجام نمی دهند، معتبر است. روابط عقلایی براساس قانون بندی های جهانی تنظیم گردیده اند. اگر اصول تنظیم کننده و حاکم بر روابط انسان ها و میان کشورها نبود، جامعه ی بشری مورد تهدید لغزش و تباهی بیشتر قرار می گرفت. پس در روابط بین الملل اصل حاکمیت منافع غالب است، نه اصول بشر دوستانه و اخلاقی.

اینکه کشورهای صنعتی استفاده از منابع طبیعی خود را تعطیل می کنند، حتی کشورهای مانند آلمان، استفاده از ذخایر ذغال سنگ خود را چند دهه است که به حال تعلیق در آورده و جملگی از نفت ارزان قیمت کشورهای اوپک تغذیه ی انرژی می نمایند، اینکه متقابلاً از عرضه ی دانش و تکنولوژی به این کشورها طفره می روند و به فروش کالاهای مصرفی و حداکثر، ابزار تکنیک تاکید دارند، بی پروا می گویند: برای آنکه بازارهایمان را از دست ندهیم، باید سد راه ایجاد ژاپن های جدید شویم و توسعه ی دیگر کشورها را مانع گردیم، همه دال بر تایید عدم امکان اشتی اخلاقیات با اصول قواعد اقتصادی، اصل حاکمیت تفکر تنازع بقاء، عشق به خود و دایره ی نزدیک خود اندیشیدن در صحنه ی جهانی است.

حال وابستگی را در ارتباط با کشورهای در حال توسعه بطور علمی چنین تعریف داده اند: «یک کشور در صورتی وابسته است که، روند توسعه ی اجتماعی - اقتصادی آن تحت تاثیر یک جانبه ی عوامل خارجی قرار گیرد». (۱) در این زمینه می توان از سرمایه گذاری یک جانبه ی سرمایه گذاران خارجی، شدت تقاضا نسبت به کالاهای مصرفی خارجی و تصمیم گیری وام توسط بانکهای خارجی نام برد، بدون آنکه این کشور بتواند بطور هم حجم پر کشور طرف معامله ی رابط اقتصادی اش متقابلاً تاثیر بگذارد. بدین ترتیب وابستگی تابعی است از یک گروه عوامل خارجی که در فرایند داخلی کشوری تاثیر می گذارد، بدون آنکه تاثیر گذاری موزون متقابل در جریان باشد. براساس این تصویر، آیینی منعکس کننده ی وابستگی، درجه و میزان آن، ویژگی های روابط بین الملل است. ولی از جهتی تعادل در روابط بین الملل، شاخص ناوابستگی است.

در اصل، تعادل در روابط بین الملل و کسب ناوابستگی، از طریق برنامه ریزی براساس اصول علمی، در جهت سازندگی بخش های زیربنایی و تولیدی، همراه با استقلال در تصمیم گیری، کاستن نسبت نیازهای ملی از بازارهای بین المللی، حداکثر صرفه جویی در عرضه ی منابع و ذخایر طبیعی و ملی به بازارهای جهانی، تاکید بر تقاضای دانش و تکنولوژی و به حداقل رسانیدن تقاضای کالاهای مصرفی و ابزار آلات تکنیک از بازارهای بین المللی، اشتغال مولد شبانه روزی تمام گروه های اجتماعی و افزایش تولید محصولات استراتژیک، امکان پذیر خواهد گشت. این نیز از طریق سازندگی و در کشوری در شرایط وضع کنونی ما، هماهنگ با بازسازی قابل تحقق

است. اما مفهوم بازسازی را کمی باز کنیم:

در شرایط عادی و صلح، معمولاً روند توسعه فرایندی استمراری است. سنگی برسنگ دگر بنا می گردد. گر چه ممکن است سرعت پیشرفت سازندگی دارای تناوب باشد. گه به کندی و گاه سریع تر پیش رود. در زمان های بحرانی در روند توسعه اختلال ایجاد می گردد. در شرایطی خاص از جمله زمان جنگ، ممکن است نه تنها روند توسعه متوقف گردد، بلکه تخریب و سیر قهقراپی جایگزین آن شود. با پایان زمان بحران و بازگشت به شرایط معمولی، زمینه ی سازندگی و بازسازی مجدداً فراهم می گردد. اما بازسازی و سازندگی دو فرایند جداگانه نیستند. آن دو در کنار و به موازات یکدیگر، بلکه بازسازی درون سازندگی حرکت می کند، بازسازی نقش اصلاح مسیر را عهده دار می گردد. بدین ترتیب بازسازی یعنی تغییر اولویت در برنامه ها، به مفهوم حق تقدم ترمیم ضایعات مواضع استراتژیک در فرایند توسعه است.

حال تصویر اولویت ها در شرایط کنونی چگونه است؟ بازسازی بر کدام مراکز ثقل می بایست تاکید داشته باشد؟ ارتباط آن را با تعادل در روابط بین الملل چگونه می توان برقرار نمود؟ نقش آن در ایجاد ناوابستگی چطور ایفاء می گردد؟

گفتیم تعادل در روابط بین الملل شاخص ناوابستگی است. این تعادل، تحت تاثیر کاربرد سیاست سازندگی و بازسازی ایجاد می گردد. پس باید دید، اگر قرار است ناوابسته باشیم، نقشه ی معماری آن چگونه می بایست طراحی گردد. جواب گویی به نیازهای داخلی بطور مستقیم و غیرمستقیم، تابعی از میزان منابع و عوامل بالقوه و نسبت کاربرد ضریب استفاده ی بالفعل از آنها در مقاطع زمانی است. یعنی درجه ی تملک و تحرك در منابع، ذخایر و عوامل تولید و عملکرد آنها تعیین کننده ی میزان تولید است. ذخایر و منابع ملی ارثیه است. در طول نسل های متمادی تشکیل گردیده اند. پس به نسل های آینده نیز متعلق می گردند. مربوط به یک دوره، یکی و دو نسل نیست. از طرفی تمام شدنی است. در صورت بکارگیری بهینه ی آن، دارای کیفیت برخوردار از نعمت است. استفاده ی ناروا از آن، تاثیریری چون مواد مخدر داشته و کفران نعمت است. تحت این برداشت، طیف استفاده ی بهینه از این ثروت، در بکارگیری در جهت سازندگی دیگر بخش های اقتصادی و اجتماعی منحصر می گردد. در بلند مدت این بخش ها، می بایست تکامل یابند و مسئولیت رفاه جامعه و ارتقای سطح آنرا عهده دار گردند. پس عرضه ی منابع و ذخایر ملی به بازارهای بین المللی و تهیه ی کالاهای مصرفی از طریق درآمد ناشی از آنها نه منصفانه، و نه در صلاح استقلال و پایداری کشور است. پایان آن، بدون قدرت تولیدی جانشین، توأم با فقر و تاریکی است. حقوق نسل های آینده پایمال می گردد. میزان درجه ی ناوابستگی تنزل می یابد. از طرفی انسان، زمین و سرمایه به تنهایی بی روح و کم تحرك اند. جداگانه، ویژگی آنها در سمبل «عوامل تولید»، محدود می ماند. اتحاد و قدرت این عوامل است که به آنها جان می دمد. پس با درآمد ناشی از عرضه ی ذخایر و منابع ملی به بازارهای جهانی، می بایست جوهر نیروی مولد تقاضا نمود. این عصاره، علم و تکنولوژی است. تکنولوژی به مفهوم دانش

چگونگی پیشرفت، ورزیدگی در تحقیق و تتبع، ابتکار در ابداع تکنیک و ابزار تولید، دانایی به روش ترکیب مطلوب به عوامل تولید، علم به چگونگی افزایش تولید و نحوه ی تامین نیازها و مشارکت در جوابگویی به تقاضاهای بین المللی است.

اما این تصویر با استراتژی صحنه های بین المللی تضاد دارد. آن جا برای حفظ بازارها، با میل تکنولوژی فروخته نمی شود. زیرا دولت های آنها اصل را بر حفظ حاکمیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود قرار داده اند. شرط دستیابی به آن را، نگهداری سطح و ارتقای قدرت و رفاه جامعه ی خود می شناسند. مهم نمی دانند که چه فقر و ناتوانی در انتظار روزگار بسیاری از دیگر جوامع بشریت است. این واقعیت وضع فعل و انفعالات روان شناسی سیاست بین الملل است.

آنها مایلند عرضه کننده ی اسباب سرگرمی باشند. آنچه که ما می خواهیم، که دانش، تکنولوژی و تجربه است، مشکل می فروشند. تکلیف چیست؟ قرار بر این شد که، برای ناوابستگی، قطع پیوستگی نکنیم. چون این خود سیاستی با عملکرد ایجاد تأخر در دست یابی به ناوابستگی است. پس مناسب است که روابط را حفظ کرد ولی در میدان نبرد قرار گرفت. نبرد صلح جویانه. سلاح ما در این نبرد چه می تواند باشد؟ تقویت قدرت دفع نیاز، ارتقاء سطح دانش، حرکت در مسیر خودسازی، شدت کار و فعالیت.

این نخستین درسی است که می توان از کلیه ی کشورهای پیشرفته ی شرق و غرب آموخت. ضمناً می بایست به اتکای خود، بدون وابستگی و با نیروی داخلی، اصلاحات فرایند توسعه را طراحی کرد. این انعکاس درس تاریخ است. دیگر کشورها با این اصول ساخته اند و باز ساخته اند.

امتیاز زمان ما در این است که، فرصت داریم ضعف تجربیات دیگر کشورها را کنار بگذاریم. جنبه های مثبت آنها را جستجو کنیم. کاربرد آن را با وضعیت ایران تطابق دهیم و سازندگی را درون توسعه هماهنگ نماییم. وجه تمایز مثبت دیگر ما در این است، که عامل تولیدی سرمایه ناشی از درآمد اقتصاد نفت، می تواند پشتوانه ی توسعه اقتصادی قرار گیرد.

اکثر کشورهای شرق و غرب آمادگی خود را برای همکاری در بازسازی کشور پس از جنگ اعلام کرده اند. بسیار خوب. این گوی و این میدان. اما به یک شرط دست آنها را می توان فشرد. اینکه تصمیم در نحوه ی بازسازی و سازندگی و تعیین سیاست ها و استراتژی های آن با ما است. ضمن آنکه راه ما با راه گذشته ی آنها آنچنان متفاوت نیست. منهای کاستی ها می توان همان مسیری را پسندید که آنها در فرایند تاریخی توسعه پشت سر گذارده اند. الگوی بازسازی اروپا پس از جنگ جهانی دوم، تحت طرح مارشال، حداقل در قالب ایده ی کلی راه بدی نیست. فشرده مرور کنیم که راه تاریخی فرایند توسعه چگونه بود و از طرح مارشال چه انتظار می رفت؟

در طول تاریخ، اکثر کشورهای صنعتی امروز، در مقطع زمانی سطح توسعه ی اقتصادی کنونی کشور ما، تاکید در تحول و تقویت بخش کشاورزی داشته اند. بخش کشاورزی را به عنوان موتور توسعه قرار داده اند. در فرایند صنعتی، بخش کشاورزی، توسعه ی صنایع را یاری داد. به طور

هماهنگ نیروی انسانی و سرمایه برای بخش کشاورزی آزاد نمود. صنعت هم متقابلاً در خدمت کشاورزی قرار گرفت. صنایع سبک مربوط به داده‌های بخش کشاورزی، چون صنایع کود شیمیایی، سموم دفع آفات، ماشین آلات کشاورزی، برق، آب، و در فاصله‌ی بخش کشاورزی و مصرف کننده، بخش‌های ستاننده از کشاورزی چون صنایع غذایی و غیر غذایی ایجاد گردیدند. و اقتصاد کشاورزی به اقتصاد مواد غذایی تکامل یافت. کشاورزی و صنعت دست به دست یکدیگر پیش رفتند.

کشوری چون روسیه که پس از انقلاب ۱۹۱۷ بدون توجه به ساختار اجتماعی و اقتصادی و مطالعه کافی، دست به تغییرات رادیکال در بخش کشاورزی و جامعه‌ی روستایی زد، این بخش و توسعه‌ی اقتصادی را ضربه پذیر ساخت. آثار نامطلوب آن تا به امروز قابل مشاهده است. در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز ضمن پیشرفت‌های قابل ملاحظه، در بخش کشاورزی با توجه به فرایند توسعه، به خصوص پس از جنگ جهانی دوم، ضعف‌هایی در سیاست‌های کشاورزی آنها مشاهده می‌گردد. در این میان چین پس از انقلاب ۱۹۴۹ و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵)، هر یک جداگانه براساس الگوی نظام برنامه ریزی متمرکز و اقتصاد بازار کوشیدند که اشتباهات روسیه و اروپا را تکرار نکنند. آنها راهی با موفقیت مطلوب تر پیمودند.

اولویت برنامه‌ی توسعه‌ی کشور مادر شرایط فعلی در تکامل ساختار بخش‌های اقتصادی است. ساختار اقتصادی در مرحله‌ی قبل از صنعتی شدن قرار دارد. حدود ۵۰ درصد جمعیت وابسته به اقتصاد روستایی است. در بین بخش‌های اقتصادی تقدم با توسعه‌ی بخش کشاورزی است. تحول در ساختار آن، می‌بایست هماهنگ با دیگر بخش‌های اقتصادی توسعه یابد. شدت آهنگ اصلاحات در بخش کشاورزی، همچنین می‌بایست با ساختار بافت جامعه‌ی روستایی هماهنگ گردیده و در قالب ساختار اقتصاد روستایی، منطبق گردد.

سلسله مراتب عملیات جهت تحول بخش از مرحله‌ی سنتی به کشاورزی پیشرفته در کلیه‌ی کشورهای توسعه یافته‌ی امروز، عبارتند از:

- ۱- تغییرات زیربنایی - ۲- افزایش تولید، از طریق بهره‌برداری مطلوب از عوامل طبیعی و قوای داخلی کشاورزی - ۳- افزایش تولید، وسیله‌ی بکارگیری دانش علوم طبیعی و تکنیک - ۴- افزایش بازده و تولید، از مسیر استفاده از ظرافت تکنیک و بهبود در روش اقتصاد واحد تولیدی است.^۲ در حرکت اول، در اقتصاد ما، می‌بایست به بندهای یک و دو و استفاده‌ی مطلوب از بند سه، هماهنگ با ساختار موجود بخش کشاورزی تاکید نمود.

اولویت توسعه‌ی اجزای بخش صنعت در جهت آمادگی بستر گذر از خیز صنعتی است. در این مرحله حق تقدم با صنایع کوچک و در درجه‌ی اول صنایع پیوسته و در خدمت قسمت‌های داده‌ها و ستانده‌های بخش کشاورزی است. در جوار آن بسط حرفه‌های فنی حایز اهمیت است. گسترش آن جهت آمادگی بستر فهم و درک تکنیک و در نتیجه ستون سازی ساختار بخش صنایع ضروری است. پس تصویر کلی، جهت آنچه که کشور

ما در بازارهای جهانی در حمایت از توسعه‌ی اقتصادی کشور نیاز دارد، تا حدودی روشن گردد.

حال برویم به سراغ نحوه‌ی بازسازی درون توسعه. بازسازی تافته‌ی جدا بافته از سازندگی

● وابستگی، در جهان سوم به صورت واژه‌ای پرخاش پذیر در ذهن افراد جامعه رسوب کرده است. در روان شناسی جامعه «وابستگی»، خفت، و «ناوابستگی» افتخار آمیز می‌نماید.

● وابستگی نامطلوب، ناشی از پیوستگی منفی مرتبط با عدم موازنه‌ی عرضه و تقاضا در سطوح مختلف است. میزان نامطلوبیت آن، تابعی است از درجه‌ی منفی بودن مبادله‌ی عرضه و تقاضا، در طیف سنج ترازوی موازنه‌ی روابط بین الملل.

● در سلسله مراتب قدرت کشورها، سیاست غالب، در ربودن ناوابستگی از رأس به سوی مقطع هرم زورمندی است. ناوابستگی به کشوری اعطاء نمی‌گردد. می‌بایست با قدرت ناوابسته شد.

● عوامل بالقوه‌ی لازم جهت ناوابستگی، چه از نظر منابع و ذخایر ملی، چه از دید زمینه گذشته‌ی تاریخی و چه در ارتباط با ظرفیت استعدادهای ملی جامعه، فراهم است.

نیست. بلکه با توجه به عوامل تولید محدود، تغییر اولویت در تاکید به سازندگی مواضع استراتژیک تخریب شده است. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا از طریق طرح مارشال در بازسازی کشورهای اروپایی مشارکت کرد. این طرح تاکید بر حمایت

مالی داشت. آنچه که از طرح مارشال برای کشور ما آموزنده است اندیشه‌ی نحوه‌ی همکاری است. هدف طرح مارشال فقط به یک برنامه‌ی حمایت مالی خلاصه نشد، بلکه برنامه‌ای در جهت خودیاری و همکاری متقابل کشورهای اروپایی بود. بدین وسیله می‌بایست، با تمام قدرت در افزایش تولید کوشش می‌شد. تجارت خارجی بسط پیدا می‌نمود و باعث ثبات وضعیت مالی داخلی می‌گردید.^۳ با کمک طرح مارشال آلمان غربی موازنه‌ی منفی ارزی کشور را تعدیل کرد. خلاء تکنیک و تکنولوژی را برطرف نمود. زمینه‌ی سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی را فراهم آورد. مردم و دولت با کار و فعالیت از فرصت بهره گرفتند. آلمان بحران را پشت سر گذاشت و به سرعت به سوی پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی گام برداشت. ما نیز این را توصیه می‌کنیم. یعنی کشورهایی که اعلام آمادگی و همکاری در بازسازی کرده‌اند، در صورتی می‌توانند در بازسازی و سازندگی کشور ما مؤثر واقع گردند، که تجربه، علم، دانش و تکنولوژی در اختیار ما گذاشته و در خودیاری به ما یاری دهند.

خلاصه‌ی کلام آنکه ما می‌خواهیم بسازیم، باز بسازیم، خود بسازیم و به سرعت بسازیم. در این مسیر کشورهای پیشنهاد دهنده چه می‌توانند عرضه کنند، تا ما بتوانیم هر چه عجولانه‌تر بر ناوابستگی دست یابیم.

این اندیشه‌ای در نحوه‌ی برخورد با صحنه‌ی بازار بین الملل بود. اما کار ناتمام است. برگردیم به داخل کشور. اگر قرار است که در مسیر ناوابستگی بمانیم، چند حرکت اساسی از شروط لازم آن است. در رأس آنها ضرورت اصلاحات اندیشه در نحوه‌ی برخورد با موضوع برنامه ریزی و چگونگی امکان تحول در آن است. نظام کامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از فرایند استمرار تغییرات و اصلاحات حاصل می‌گردد. شرط آن سنت شکنی است. و این نیز دانش و توانایی و استقلال رای می‌خواهد. سلسله مراتب علم، سطوح خود علم است، در مسیر سازندگی فرد مطرح نیست، اجتماع هدف است. نام فرد به تنهایی چیزی را نمی‌رساند، اندیشه‌ی علمی معیار تعیین کننده‌ی ارزش‌هایی است. پس در برنامه ریزی، کارشناس و برنامه ریز در ارائه‌ی تفکر و طراحی علمی، نمی‌تواند برده‌ی سلسله مراتب نظام اداری بماند. بلکه نظام برنامه ریزی مطیع رای علمی است. برنامه ریزی چون علم شد، پس تابع شک دستوری است. آن نه به معنای نفی و رد همه چیز و ایجاد سد در مسیر حرکت و پیشرفت است، بلکه به مفهوم بازجست واقعیت‌ها بر مبنای نبرد علمی است. مطلوبیت آن با روش به کار بردن عقل در اصول علوم، در مفاهیم شناخته شده میسر است. این فرمول کلی راه دست یابی به کلید پیشرفت است.

برنامه ریزی ما، گرفتار عادات سنت طلبی است. رشته‌ی کار کارشناسی که از گذشته منسجم نبود، گسیخته‌تر گشته. اغلب در رأس برنامه‌ها، اهدافی قرار دارند که، نوید دهنده‌ی سازندگی، توسعه، استقلال و رفاه است. اما متن برنامه‌ها محتوی جملاتی با ویژگی وصله‌های ناهم رنگ می‌باشد. دفاتر ضخیم تولید می‌شوند. درون آن در افاده‌ی معنی و قدرت عملکرد بی بضاعت است. چرا این چنین است؟ سنت بازدارنده چیست؟

پیش از ۴۰ سال است که از تاریخ شروع برنامه ریزی در کشور ما می گذرد. اگر به استمرار، مروری به نارسایی ها و اقدام به رفع آنها می گردید، طبیعتاً می بایست تاکنون، بیماری های دوران بلوغ را پشت سر می گذاشت. اما در این مقطع طولانی، همیشه زمان برای انجام این مهم کوتاه بوده است. علت آن نحوه برخورد انحرافی با برنامه ریزی، تحت روش انضباط اداری است. برنامه ریزی در اسارت سلسله مراتب اداری هرم سازمانی قرار گرفته است. از راس هرم، تهیهی برنامه ها زمان بندی می شوند. اغلب زمان تهیهی برنامه ها کوتاه و مقطوع تعیین می گردند. طبیعت برنامه ریزی زمان بر است. کارشناسان زبده نیاز دارد. مطالعه می خواهد. دقت و تفکر می طلبد. ولی برنامه ریزی، به این ویژگی ها، کم، توجه داشته است. در فرآیند برنامه ریزی سنتی، نیروی انسانی کلیه ی وزارتخانه ها بسیج می شوند. تقسیم کار می گردد. جداگانه هر فرد یا گروه قرار می شود نوشته یی ارائه دهد. یک گروه هماهنگ کننده هم مسئول دوخت و دوز مطالب می گردد. پس از تحویل برنامه، تا چند ماه قبل از تهیهی برنامه ای دیگر، همین فعالیت هم تعطیل می شود. برای برنامه ی بعدی باز فرصت کوتاه است و سلسله مراتب اداری تا چند ماه دیگر برنامه ای جدید می خواهد. پیش از چند دهه است که این ترازوی تکرار می گردد. جزو سنت برنامه ریزی گردیده است.

به خاطر حرمت ناوابستگی، به دلیل عشق به سازندگی، و به بهانه ی استحکام بخشیدن به استقلال ملی، که عناصر تشکیل دهنده ی هویت شخصیت مستقل و برابر انسانی ما در جامعه ی بین الملل خواهد بود، این نتیجه باید بازگو شود که روش برنامه ریزی جاری، پیشرو و متحول نیست. برنامه ریزی بر این اساس فاقد کیفیت قدرت دفاع علمی کارشناسی و بهم پیوستگی اندیشه است. برنامه ریزی نیاز به فن معماری اندیشه، بر اساس مصالح دانش دارد. آن کاری است مستمر، پس تعطیل بردار نیست. نیاز به سیاهی لشکر ندارد. به دست زبده آموختگان فن قابل طراحی است. کیفیت آن در ورزش علمی قوام می گیرد. عملکردش از جدل کارشناسی ارتقاء می یابد. پس سنت متداول برنامه ریزی باید شکسته شود و روش برنامه ریزی اصلاح شده، جانشین آن گردد. وگرنه «شب نگرده روشن از اسم چراغ».

اگر شرط لازم موفقیت در برنامه ریزی را، ایجاد اصلاحات ریشه ای در روش برنامه ریزی بشناسیم، مطلوب است حداقل، دوره ی اول فصل جدید را وقف تحولات در نظام برنامه ریزی نماییم. این بدان معنی نیست که کلیه ی عملیات برنامه ریزی و اجرایی را به حال تعلیق درآوریم. بلکه در کنار عملیات جاری، عوامل بازدارنده ی برنامه ریزی سنتی را دفع کنیم. ویژگی های مثبت آنرا استخراج نماییم. تجربه ی گذشته را به ارزیابی گذاریم. به روش های برنامه ریزی نوین متوسل شویم. اساس آن را بر اصول علمی، بی ریزی مجدد نماییم. عناصر تشکیل دهنده ی هر هدف را در آزمایشگاه علمی در ارتباط با کیفیت ارزش ها مورد تجزیه و سنجش قرار دهیم. هر ایده ی برنامه را به «چرایی» بکشانیم. هر سیاست و وسیله ی رسیدن به اهداف را به نمایش، «چگونگی» موظف کنیم. دست از بازی با ارقام بشویم و عادت به دنبال رشد دویدن و غفلت از توسعه را، ترک کنیم. تهیه کننده ی برنامه

می بایست خود را موظف به استدلال و جواهدگی به نحوه ی عملکرد ایده و تولیدش بداند. گرچه زمان یکی از ابعاد فرآیند برنامه ریزی است. ولی در هر حال کیفیت محصول ارائه شده، چهار سنجش است. باید دید با توجه به ظرفیت

● روش برنامه ریزی جاری پیشرو و متحول نیست. برنامه ریزی نیاز به فن معماری اندیشه، بر اساس مصالح دانش دارد. آن کاری است مستمر. به دست زبده آموختگان فن قابل طراحی است. کیفیت آن در ورزش علمی قوام می گیرد. عملکردش از جدل کارشناسی ارتقاء می یابد.

● بازسازی و سازندگی دو فرآیند جداگانه نیستند. آن دو در کنار و به موازات یکدیگر، بلکه بازسازی درون سازندگی حرکت می کند. بازسازی یعنی تغییر اولویت در برنامه ها، به مفهوم حق تقدم ترمیم ضایعات مواضع استراتژیک در فرآیند توسعه است.

● اجرای بازسازی و سازندگی می بایست به دست و با مشارکت کلیه ی گروه های اجتماعی جامعه تحقق پذیرد. لازمه ی آن طراحی تدابیری در جهت بسط برنامه های تولیدی و سیاست های در طرد فعالیت های غیر مولد است.

● تشخیص عظمت نقش مدیریت و اصلاحات در جهت نارسایی های آن، از مهمترین عوامل دستیابی به ناوابستگی است.

توانایی بالقوه ی نیروی انسانی برنامه ریز و امکان تبدیل آن به عملکرد بالفعل، چه حجم کار در کدام مقطع زمانی، در چه کیفیتی قابل ارائه است. یعنی زمان تابع حجم کار و توانایی علمی برنامه ریزی باشد و نه چون گذشته، حد زمان، کیفیت برنامه

ریزی را دیکته نماید. در غیر این صورت با همان بازدهی کیفی مواجه خواهیم شد که در مقطع تاریخ برنامه ریزی ملی آن را تجربه کرده ایم. تنگنای دیگری که حاصل ویژگی های بحران زمان جنگ و دوران غیرعادی است، تغییر معیار ارزش ها، در جهت خطر سقوط به انحطاط اخلاقی جوامع است. در صورتی که به انضباط اداری جامعه در مکانیزم خود کاری نظام، خدشه وارد آید، و قوانین در تنظیم اجرای فعل و انفعالات اقتصادی و اجتماعی توان کافی نداشته باشند، منافع فردی حاکم می گردد. اجتماع در کل آسیب پذیر می شود. در عین حال تمام افراد جامعه آشکار و پنهان، در زمان های نزدیک و دور، به نسبت های متفاوت مزه ی تلخ آن را خواهند چشید.

به علت کمبودها و ایجاد چند بازاری برای یک محصول و بازارهای سیاه برای محصولات مختلف، که از ویژگی های دوران بحرانی است، اندیشه ی اقتصاد دلالتی به اقتصاد تولیدی پیشی می جوید. هر اندازه که بحران به درازا بپانجامد، اقتصاد دلالتی بیشتر عادت می شود. خطر در آنجا است که زمانی این نحوه ی فعالیت معیار طبیعی گردد و روان بیماری اجتماعی، اقتصادی، یعنی اندیشیدن به دلالتی، جاهجایی پول، سکه و ارز و خرید و فروش بدون ارائه ی خدمات و فاقد قدرت مولد، جانشین تفکر اقتصاد تولیدی شود. در نقطه ی عطف آن شاغلین در این رشته از فعالیت ها، این ناتوانی معنوی را در ذهن خود به زندگی و توانمندی تعبیر و تصویر می نمایند. زدودن این معیار کاذب از ضمیر، شرط لازم ایجاد بستر بازسازی و سازندگی اجتماعی، اقتصادی و در نتیجه دست یابی به ناوابستگی است.

در بحران پس از جنگ جهانی دوم، در کشور آلمان، دکان بازار سیاه گرم بود. قیمت های دولتی در سال های ۱۹۴۶-۱۹۴۷ از جمله برای یک کیلو نان ۰/۳۷، گوشت ۲/۲، شکر ۱/۰۷، روغن ۲/۵۰ و کره ۴ مارک و قیمت های بازار سیاه آنها برای هر کیلو نان ۲۰ تا ۳۰، گوشت ۶۰ تا ۸۰، شکر ۱۲۰ تا ۱۸۰، روغن ۲۳۰ تا ۳۶۰ و کره ۳۵۰ تا ۵۵۰ مارک ثبت گردیده و در همین زمان میانگین درآمد سرانه ماهانه بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ مارک بوده است. ^(۴) این صحنه و ویژگی های منفی دیگر، که نمایان گر بحران شدید اجتماعی، اقتصادی بود، به سرعت تحت شعار «ما زنده ایم برای آنکه کار کنیم و نه اینکه کار کنیم برای زنده ماندن» و با کوشش دراز، از قوه به بالفعل درآوردن این ایده، ترمیم یافت. آن کشور به سرعت به سوی بازسازی و سازندگی اجتماعی، اقتصادی گام برداشت.

اجرای بازسازی و سازندگی می بایست به دست و با مشارکت کلیه گروه های اجتماعی جامعه تحقق پذیرد. لازمه ی آن طراحی تدابیری در جهت بسط برنامه های تولیدی و سیاست هایی در طرد فعالیت های غیرمولد است. این فرآیند لازم، یکی از مشکل ترین مراحل بازسازی است. زیرا ذات بشر متمایل به آسان طلبی است. چون در این جهت ورزش دید، به خوی او عادت می شود. ترک عادت، سنگین است. و هم تصمیم و ایمان می خواهد.

نقش بندی تفکر غیر مولد در ضمیرها یکی از عوامل اصلی بازدارنده ی حرکت به سوی ناوابستگی است. اما هر آینه افراد جامعه به عظمت اهمیت ناوابستگی بی بردند، و به آن ایمان یافتند.

عملاً به استقبال آن می‌شاهند. به سرعت نقش منفی آن را از ذهن می‌زدایند. در جهت فعالیت‌های مولد تغییر جهت می‌دهند. کوتاه‌ترین راه آن خودآگاهی است. شاخص تحقق آن زمانی قابل لمس است که هر فرد بر سر سفره‌ی سبب نیازهای خود، در میزان توان بکاررفته، برای تولید آنچه که در حال مصرف آن است، تامل نماید. نیروی بکاررفته‌اش را جهت اکتیو آن و نیز نسبت موازنه‌ی دو نیرو را بسنجد. اختلاف آن را در ذهن ثبت کند. طلب و بدهی خود را در اجتماع سیاهه نماید. نیت کند که مقروض دنیا را ترک نکند. این ارزش‌یابی فردی، وجدان ناخودآگاه را بیدار می‌نماید. آن را به اخلاق خودآگاه مولد مبدل می‌سازد. راه را در دست‌یابی به ناوابستگی کوتاه می‌کند.

در اهمیت مدیریت به عنوان یکی از مهمترین عوامل تولید، جای شکی نیست. مجموع بازسازی و سازندگی تحت کارگردانی برنامه‌ریزی به اجراء گذاشته می‌شود. برنامه‌ریزی بر اجراء مقدم است. با کاستی‌های نظام برنامه‌ریزی آشنا شدیم. عملیات اجرایی هم دست کمی از آن ندارد. این خود مبحث وسیعی است. نقد تحلیلی آن فرصت‌های دیگری می‌خواهد. همین اندازه یادآور شویم که محتوای همان برنامه‌ریزی نارسا هم در بررسی طرح‌ها مورد استفاده‌ی مطلوب قرار نمی‌گیرد. اغلب کارشناسان بررسی‌کننده‌ی طرح‌ها، با آن بیگانه‌اند. بالاخره عملیات اجرایی هم بی‌اعتنا به طرح و برنامه، مسیری مستقل برای خود می‌پیماید. این مجموعه که منعکس‌کننده‌ی ویژگی ناهماهنگی است، خود نفی‌کننده‌ی عملکرد نظام برنامه‌ریزی است. که شاخص برجسته‌ی آن می‌بایست در اصل، هماهنگی باشد.

دلیل اصلی این ناهماهنگی سستی مدیریت است. مدیریتی که وظیفه‌ی اساسی‌اش بهره‌برداری مطلوب از منابع موجود است. نگاه کنیم به نحوه‌ی پس‌روی کیفیت نیروی انسانی در فرایند عمل و عکس‌العمل سلسله‌مراتب مدیریت. به ویژه در امور تحقیق و برنامه‌ریزی، تخصص افراد می‌بایست در ارتباط با مسئولیت و وظایف آنها، قرار داشته باشد. در عمل ضرورتاً کلیه‌ی مدیران، تخصص لازم را در مسئولیتی که به آنها محول شده، ندارند. هر اندازه به راس هرم نزدیک‌تر شویم، این روند متداول‌تر است. در کشورهای دیگر هم نمونه‌های آن فراوان است. تا به اینجا مشکلات جوابگویی برای بسیاری از وظایف قابل ترمیم است. به شرطی که شخص مسئول دانا و توانمند در اصول مدیریت باشد. یعنی در امور طراحی و برنامه‌ریزی قادر باشد که از نیروی انسانی متخصص بهره‌برداری مطلوب بسازد. آگاه باشد که مدیر در تمام زمینه‌ها نمی‌تواند و لازم نیست برصندلی برتری تکیه کند. او باید برای ارزش کار کارشناسی احترام قابل‌گردد. با کارشناس رفیق بماند. رفاقت او در صداقت او است. و صداقت او در روابط اداری با کارشناس در درجه‌ی اول در ارزشیابی صالح، دقیق و تایید عملکرد علمی و عملی توان کارشناس است. در پذیرش برتری دیگران هم ابایی نباشد. نمی‌شود و

قرار نیست که هرکس همه فن حریف باشد. معیار ارزشیابی بر آنچه که انسان‌ها نمی‌دانند، نیست. چون این دامنه‌اش نامحدود است. ماخذ معیار، توانایی‌های بشر است. پس تایید برتری احتمالی کارشناس عیب نیست. برعکس رفتاری مترقی، پیشرو و در مدیریت، دارای کاربرد مثبت است. کارشناس که کار علمی با ارزش ارائه داد. به عکس‌العمل در کاربرد تولیدش علاقه‌مند است. اگر مکرراً از آن خبری نشد. فرایند جدی‌سازی کار تولیدی به صحنه‌ی بازی مبدل می‌شود. آنوقت ناظر نمایشنامه‌ی منبث از عکس‌العمل منفی در فعل و انفعالات روانی و رفتار اجتماعی بازی‌گران آن خواهیم بود. بدترین صحنه‌ی آن زمانی است که، مدیر از کارشناس حجمی نوشته بخواهد. کارشناس به دنبال آن برود که هرچه به او سفارش شده، بسازد. تولید، انبوهی لغات به هم چسبیده است. مهم نباشد چه در آن نهفته است. گه مطالب از اصل خوانده نمی‌شوند، گاه به محتوی توجه نمی‌گردد، اغلب هم کار به اجرا نمی‌گردد. کم نیست مواردی که برخلاف ایده و اندیشه‌ی طراح، از آن استفاده گردد.

چون این روند تکرار شد. بزودی کارشناس تشخیص می‌دهد، دوغ و دوشاب یکی است. انجام وظیفه را فقط در سیاه کردن کاغذ می‌شناسد. پس امنیت تولید علمی به مخاطره می‌افتد. کار پختن اندیشه مختل می‌گردد. فعالیت‌ها به کیفیت شبه کارشناسی سقوط می‌کند. مدیر افاده می‌فروشد. کارشناس به کذب، خضوع می‌کند و مدیر در خلسه ارضاء می‌شود. روزی هم این افسانه برای آنها به پایان می‌رسد. عمری گذشت. انسان‌های والا می‌اندیشند، «افسوس که در فرصت خدمت، غفلت شد». از نتیجه‌ی آن دستگاه اداری مرکز بایگانی ایده و افکار می‌گردد، یا به ماشین مصادره‌ی ابتکارات مبدل می‌شود. بر اثر خمودگی و رخوت ناشی از آن، چرخ‌های فرایند توسعه زنگ می‌زند. از بازسازی و سازندگی نامی می‌ماند. پس تشخیص عظمت نقش مدیریت و اصلاحات در جهت نارسایی‌های آن، از مهمترین عوامل دستیابی به ناوابستگی است.

گشتی کوتاه هم به دور اولویت‌های بازسازی در روند توسعه بزنیم. مهمترین اهداف کلان موجود در فرایند کنونی، عبارت از اشتغال، افزایش تولید، افزایش درآمد، کاستن عدم تعادل درآمد میان گروه‌های مختلف اجتماعی، مناطق متفاوت، شهر و روستا و بین بخش‌های اقتصادی است. با توجه به تضاد بین اهداف، سطح اشتغال بالاتر با درآمد نسبی کمتر، در مقابل درآمد بیشتر برای گروه محدود همراه با افزایش ضریب بیکاری، ارجحیت دارد. طبق قانون توسعه، ساختار اقتصادی می‌بایست به طرف صنعتی شدن حرکت کند. لازمه‌ی آن، آمادگی زیربنایی اقتصادی و اجتماعی است. پرچمدار حرکت در این مسیر بخش کشاورزی است. صنعت و کشاورزی با توجه به زمینه‌ی سطح موجود آنها، می‌بایست دست به دست هم، هماهنگ یکدیگر تکامل یابند. بطور کلی شتاب صنعتی شدن، تابعی از امکانات تحول در

بخش کشاورزی است. بخش صنایع کشور از خیز صنعتی شدن گذر نکرده است. تحت این شرایط عملیات مربوط به تهیه‌ی بستر صنعتی شدن در اولویت است. نمای این بستر در تقویت حرفه‌های صنعتی، ایجاد و توسعه‌ی صنایع سبک، در رأس آنها، در جهت تکامل اقتصاد کشاورزی به اقتصاد مواد غذایی است.

نیروی انسانی بالقوه‌ی غالب، وابسته به اقتصاد روستایی است. در نظام بهره‌برداری، واحدهای کوچک و دهقانی، چهره‌ی اصلی است. جابجایی نیروی انسانی از بخش کشاورزی به دیگر بخش‌ها و تحول در نظام بهره‌برداری، فرایندی بلندمدت است. پس در مقابل تغییرات کوتاه مدت رادیکال می‌بایست هشدار داد. تمرین در تجربه‌ی تغییرات در اجزای نظام بهره‌برداری کشاورزی از مقطع تقسیم اراضی تاکنون، کافی است. نظام در مقابل آزمایش‌های اجتماعی، اقتصادی جدید ضربه پذیر است. تجربیات تاریخی توسعه‌ی بخش کشاورزی در سطح بین‌الملل و آنچه که خود به آزمایش دیده‌ایم، جهت راهنمایی اصلاحات در بخش کشاورزی و انتخاب بهینه‌ی روند توسعه، در سطح رضایت بخش، آموزنده است.

این سیمای کلی طرح فرایند توسعه است. تغییر اولویت ناشی از ضرورت بازسازی، در تاکید بر جابجایی عناصر طرح است. تحرك در عوامل تولیدی بالقوه‌ی محدود، یکی از تدابیر بهبود روند توسعه است. به علت جنگ، بسیاری از عوامل تولید از گردش بالفعل خارج گردید. مثال گویای آن ضربه‌ای است که به مناطق حاصل خیز خوزستان در فرایند تولیدات و توسعه‌ی کشاورزی وارد آمد. احیاء مجدد زمین‌های کشت، شبکه‌های آبیاری مرتبط با آنها از مهمترین استراتژی‌های تاکید در تغییر اولویت ناشی از بازسازی است. بطور کلی اولویت دادن در بازسازی منابع و عوامل زیربنایی و تولیدی تخریب شده و راکد مانده، در درجه‌ی اول سیاست بازسازی درون توسعه، قرار دارد. تاکید بر توسعه‌ی مناطق کمتر پیشرفته، مثل گذشته، هدفی مورد تایید است.

در سلسله مراتب قدرت کشورها، سیاست غالب، در بودن ناوابستگی از راس به سوی مقطع هرم زورمندی است. ناوابستگی به کشوری اعطاء نمی‌گردد. می‌بایست با قدرت ناوابسته شد. ناوابستگی در گرو بازسازی و سازندگی است. دست‌یابی به آن، شور و کوشش عمیق می‌خواهد. عوامل بالقوه‌ی لازم جهت ناوابستگی، چه از نظر منابع و ذخایر ملی، چه از دید زمینه‌ی گذشته‌ی تاریخی و چه در ارتباط با ظرفیت استعداد‌های ملی جامعه، فراهم است.

عزم جزم، حزم و احتیاط و دوراندیشی همگانی، کسری بیلان ما است. آنرا که تعدیل کنیم و در رفع نارسایی‌ها که بر شمریم کرامتی نشان دهیم، و اولویت‌ها را نیز در نظر داشته باشیم، به بزرگ راه ناوابستگی رسیده‌ایم. اصل حرکت است. چون سد مانع آن از میان برداشته شد، مقصد نمایان می‌گردد. پس با همت می‌توان به سرعت افزود.

1) Siege, L.,

Strukturelle Abhängigkeiten in den Aussenbeziehungen eines Erdöl - exportierenden Entwicklungslandes: d. Fall Iran, (Schriftenreihe wirtschaftswissenschaftliche Forschung und Entwicklung; 55), München, 1980, S.6.

2) Henning, F. W.,

Stadien und Typen in der Entwicklung der Landwirtschaft in den heutigen Industrieländern, wirtschaftlichen Entwicklung. Hrsg. V. Hans - Günther Schlotter, München BLV Verl. gesellsch. 1968. S. 41 - 81.

3) Henning, F. W.,

Wege und Wirkungen des Marshall - Planes in Deutschland, Scripta Mercaturae, 15. Jahrgang, Heft 2, 1981, S. 91 - 114

4) Rothenberger, K.H.,

Die Hungerjahre nach dem Zweiten Weltkrieg, Boppard 1980 (Boldt), S. 131.